

چند دوست دوران دانشجویی که پس از فارغ التحصیلی، هر یک شغل‌های مختلفی داشتند و در کار و زندگی خود نیز موفق بودند، پس از مدت‌ها با هم به دانشگاه سابقشان رفتند تا با استادشان دیداری تازه کنند. آن‌ها مشغول صحبت شده بودند و طبق معمول بیشتر حرف‌هایشان هم شکایت از زندگی بود! استادشان در حین صحبت آن‌ها قهوه آماده می‌کرد؛ او قهوه جوش را روی میز گذاشت و از دانشجویها خواست که برای خود قهوه بریزند.

روی میز لیوان‌های متفاوتی قرار داشت: شیشه‌ای، پلاستیکی، چینی، بلور و لیوان‌های دیگر. وقتی همه دانشجویها قهوه‌هایشان را ریخته بودند و هریک لیوانی در دست داشت، استاد مثل همیشه آرام و با مهربانی گفت: «بچه‌ها، ببینید؛ همه شما لیوان‌های ظریف و زیبا را انتخاب کردید و الان فقط لیوان‌های زمخت و ارزان قیمت روی میز مانده‌اند!»

دانشجوها که از حرف‌های استاد شگفت‌زده شده بودند، ساکت ماندند و استاد حرف‌هایش را به این ترتیب ادامه داد: «در حقیقت چیزی که شما واقعاً می‌خواستید قهوه بود و نه لیوان، اما لیوان‌های زیبا را انتخاب کردید و در عین حال نگاه‌تان به لیوان‌های دیگران هم بود؛ زندگی هم مانند قهوه است و شغل، حقوق و جایگاه اجتماعی ظرف آن است. این ظرف‌ها زندگی را تزئین می‌کنند، اما کیفیت آن را تغییر نخواهند داد.

البته لیوان‌های متفاوت در علاقه شما به نوشیدن قهوه تأثیر خواهند گذاشت، اما اگر بیشتر توجه‌تان به لیوان باشد و چیزهای با ارزشی مانند کیفیت قهوه را فراموش کنید و از بوی آن لذت نبرید، معنی واقعی نوشیدن قهوه را هم از دست خواهید داد. پس از حالا به بعد تلاش کنید نگاه‌تان را از لیوان بردارید و در حالی که چشم‌هایتان را بسته‌اید، از نوشیدن قهوه لذت ببرید.